

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۶۹۸۱

۱۵۸۹
۴

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمدا وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمدا وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمدا وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد
الطيبين الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
محمدا وآله الطيبين
الطاهرين

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب مصنفه اصحاب عربی

مؤلف

مترجم

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۱۳۶





۱۶۹۸۱

۲۰۸۱۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

وضع

بجای

بسیار

بزرگ

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

مردان

مردان

مردان

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

بسیار

۲	۱
	۱
	۲
	۳
	۴
	۵
	۶
	۷
	۸
	۹
	۱۰
	۱۱
	۱۲
	۱۳

سکه ای از آن در قریه افشار
 پداناوش بر مرکب رسول نازدار
 در سینه کبریا در کوه پارس
 مسیل منوش بر شمشیر حاجی پارس
 در سینه کبریا در کوه پارس
 بکرتی در کوه پارس
 اما نوازه کماهی نیمه روز
 جمال کوشن با نوازه سوز
 کوه پارس در کوه پارس
 دانش رسول بن کردوش
 فراق او در کوه پارس
 کوه پارس در کوه پارس
 کوه پارس در کوه پارس
 بلال چه مسجد نرسد ما بر
 شمشیر کوه پارس
 قلف فایه شمشیر کوه پارس
 عالیه کوه پارس
 دانش عالیه کوه پارس
 کوه پارس
 دانش ای بلال هرگز نرسد
 کوه پارس

بلال

بلال چه شمشیر از ضرب
 شمشیر چه شمشیر
 رسول نام نام نوازه کوه پارس
 کوه پارس
 علی کاش شمشیر رسول
 کوه پارس
 هر چند بدوش کوه پارس
 کوه پارس
 احوار کوه پارس
 کوه پارس
 بلال در کوه پارس
 کوه پارس
 رسول در کوه پارس
 کوه پارس
 اول سلام کوه پارس
 کوه پارس
 و آنچه ایام کوه پارس
 کوه پارس
 بلال کوه پارس
 کوه پارس

صدای اوقات کمال است
 سبیل است مژده امان
 کمال اوقات درین زمان
 راز بر مرمک تشکر
 صدیق که از پیش از کفار
 بد است هر دو یکدیگر هزار
 بگردانم ز کیش لوردا
 و در عین کفاح می
 گفت ای کمال عظیم
 مودت که از این
 حوکم خود اوقات
 بر زلف و کجاست مار
 اجمار بود و ما را بوم
 تا هیچ خسته ما نو بوم
 دستان کبریت مشین
 بر اصحاب ما کار کرد
 پشت کرد و جان رو بار کرد
 هر دم کیش است سوز
 دانش بیار کلام علیک
 کردین براری سندان
 یکدیگر

بگردیم حلال بدیدیم سوز
 عزیزین بریم در راه سوز
 اصحابا کردین کوشش
 برین بر سندان کوشش
 ابروی تو چون نوجوان
 هر سبیل که می بود احوال
 حکمت است
 تا هیچ حسرتی بستم
 عجب زلفی صحیح بود
 هر بر او با بر او وصل
 دات رو صلا است
 تا زینت شدند تو سندان
 سوز و اوقات کمال
 سندان با دوره نازبان
 ناقص صمیم نمانت کردن
 قیامت خراب با غم فزون
 بلال هر بر او با و امان
 سندان آوردن نازبان

ماریش سنده هر روز با
 استخوان و قصابی شایسته
 صدیق پوش عکاشه نام
 هر تریز یا نه بدوت صید عظام
 کروش قبول هیچ با نیش کوش
 عظام در رسول در روز مدحش
 چون کوش عمرین خطاب
 بدوستی شتر پنداش جوان
 عثمان کوش سی کوش
 تمامی سلفیه مرغان حکوهر
 هیچ نامش کوش کوش
 بی عزم قصاب مدرا موصول
 علی کوش سندی عظام
 کشت کلاد زین کوفه دم
 کروش قبول اندر فراد
 دیدش سافه رسول شود
 دانش با رسول آهده صاف
 حردر مگدا بر همه به نامت
 رسول پوفه ویش کرد همه
 بار یافت کرد هواری نام
 حبابه

چه تافه رسول عربی هر روز از
 او تا زیاده نور لادو
 رخش با ایضا قبول
 بر او آن اینده کلاه
 لیش در دست ای جوا
 بود بر بر او با دیانه لوا
 روشن کرد لفته شکی خامه خوا
 شهادت آورد شکی بر خوا
 عزرا سائل مدرا انقابی
 بزرگ صوت و بر اعوانه
 اوارش کوش عاصبه لورا
 دیا ایخوانه مدرا لورا
 دانش اعراب شستن مراد
 در حبس آن کوش چش مراد
 دانش مهمتم آیدان
 بود بوزن رسول به خور
 دانش اعراب جار شستن
 ریزل ششوحان حسنه و شستن
 دوم جار شستن عدلیه لوا
 دیا اعراب مدرا لورا
 دیا

دانش اعراب را رسول چنان گفت سخن او کم دامن
 سیم جاریه پیش نامزد برز برود بوم بان گشت آنما ببرز
 بر رسول او ازین گفت بخیل فاطمه گشت او در دوش او حل
 رسول در فاطمه منزه زانی کیا نامیدت او میان فانی
 مرخصان گفت او را فاطمه زهرا او زنت و مالین رسول حضور
 رسول در فاطمه میباید با در حیرت من بر نظارم
 با هر رسول بود از آنرا کسی دیا منوا بدر بران جملی
 دانش با فاطمه منزه زانی گشت کرد حیرت بروج پیغمبر
 عزرا ایل است منشی گشت بطریق لایقون او آوات در
 هر عزرا ایل آتی درین کردوشن سلام رسول امین

رسول

رسول توشن یا یکید داور بر بیم باوره او کلاه
 حیرت توشن لیل نازدار از حیرت بدران حضرت برار
 هر یک پیش از طبعی حضور گران با شعی رسول حضور
 رسول در آن میدان خیال چه امت هم درین من بر حال
 از حیرت منشی او زنت و مال چه کجاست با لیا آوردش او حل
 کرد دانش توشن بکران توبه ستانی نعمت من مانو چه توبه
 بکران توبه بکران قبول بری خاطران حضرت رسول
 کردوشن قبول او در کیا تا بود در کجای حیرت داوران
 کرد دانش بکران توبه شش ماه عمرشان مانو چه توبه
 توبه بکران بکران قبول بران خاطران حضرت رسول

در
 ک
 در
 م
 ک
 در

کز دشمنان قبلی جلا کرد
 پیر کما حسب داد در دوان
 حق کجی دیش از پیش در آید
 اعر جبرئیل آینه خطاب
 کرد امتا بخش تمام سر
 وقتی که فالت روح نشان بر
 سران قومه به بختی گناه
 بجز خط طردان شاه ازینا
 جبرئیل حوال آورد به رسول
 قاصص به حشر در بلاد
 رسول و آن خط در ملازم
 حسن حسین کرد در میان
 فاعله آورد حسن
 رسول پیشان تمام بر پیش
 رخصت بخش دایه عزرائیل
 با هر کردون میلایه نایل
 جدت است نشان در حلال
 چه در حشر در بلاد
 اسرائیل

اسرائیل نشان دمالین او
 ملک آن بیاید در دوان
 ملک آن صف صف آبی چو ملک
 سر سر زمین برده ملک
 قاصص الارواح شریفی جود
 فدحی چه آب شربا طهور
 جز جبرئیل پیروز ملک
 بنی به نظر رسول بل ملک
 روح احمد بن بر آورد بر
 بنی به نطق کربت دمان
 حاکم جبرئیل نشان در سر
 سر دل در خون بر داور
 تمام ملک آن حشر اسرائیل
 چه تا خطرات آن حشر
 بشه بر و در آن بکوی غام
 بجز از سره کس شاه اینا
 عاقلان کردون اینا
 ضلوت آن در روح معظف
 صفاه ملک آن بر دین سما
 کشت در ارواح اینا

اصحاب زویر بیدیه نین اسیران و خاک رسولین
جلائق عکلین بکرین پیش در مکی رسول درون مباحث
یا الله یا جز معجزه کلام جو سید فضل بکیر دارام
صلوات سلام بر حج کیش لوار و رحمت روضه کاش
یا الله یا جز رسول سرور به جیش کنای انسان بکیر

صلوات سلام براران سلام

بروج احمد علیه السلام

الله اعلم بحقیق که این را نوشت

توسعی نوادر را از این نوشت

نه کلمه سنده نه کلام

کتابخانه خطاطی

در این کتاب
قصه کتک
دش به شرح
شاهزاده
کتابخانه خطاطی

بسم الله الرحمن الرحيم
بذلک کتاب کفایت الاسماء

جهدمای شاد و صلوة سلام
برانه اوسر طایفه اسلام
رکن اسلام اصل ایمانی
واجب زانانی مسلمان
رکن اسلام شیخ دریا فرار
اولین بکر افزار
واجب استهند مز انوین
بزبان موافق و شریعت
ان لا اله الا الله
مذکر ذات مطلق
واجب اوجود و شریعت
معنی بلفظ الله بکم
داشده هم مز انوین
بزبان ما جوید قان
ان محمد او بر کزیده
جهنمی آدم بر کزیده

خار

رضا جزوه لطیف نورانی
ظریف جم رسا و دین
عزیز شیخی کاتب
شرفیتر چه کرد طایفه عرب
بسیار چون خور میانه با
نامش محمد نبی مالا
عبد الله عبد المطلب
عبد المنان برانه لازم
اداش ائمه گنیمت
خلاصه عرب بر لب
چه که ولد آما او سرور
چه صل الله کر یا سغیر
به سزده هر او ایدینه
چاکه رحمت شریفه
رسول الله خدا کی بیان
به سغیر سر سران
رکن جو مابین پنج فرض عالی
کرد سزور در کفر خدای
بسم سر قطره ذکوة مالی
به مستحق در وقت خالی

چارم رمضان ماه مکرم
 رومی بی سیم کعبه معظم
 یکبار به نیت حج زیارت
 قصد کز زبانه شکر طواغوت
 بی لودا ماروس کرد است
 هم به لفظه اهل عیال است
 اصل ایمان کشتن بخفین
 اول اینست که صدقین
 بران خدای دانش کفین
 در عیب بی شکر تبار مطلق
 تاسن پیش کرد وصف کمال
 در عیب بر سر لفظان خال
 واجب نبود در صدق مایه
 بی مایه ادا به صفت فرزند
 سخن یا گوید او اندازد
 پیش این میر صبار آرد
 دلش به پیش این هم خواند
 کس ذات او کن نمر آرد
 حاکم چه حکمی آرد
 خالق به تمام مخلوقات آرد

آخر

آخر غیره پیش کس ممان
 حرف نشین بچسب نمان
 ارجه هزار و یکس نشین
 لود و لودن به نشین است
 هفت هفت صفت از اینها
 بدرجه قوه درک مخلوقات
 چه ذات کس صاحب زمان
 نبی همی مبر هر بیان
 هیچ کجا چه صفات مخلوق
 جبهه اندام چون نمونه نشان
 حیاتی علمین با آید
 سمع بصیرت کلام صحت
 هر شستن بگوین چای باقی
 ار بر دست به یک معنی
 واحد زندگی دانی خویش
 تا دار از نوار دیار اینه نشین
 دانه خلق کرده هم نامی
 هر ایدان او دهره دانی
 هیچ کس دنیا به نیش و دم
 او دخته که پیش سید عالم

جرد بیانی آمانت چه مسلمانان تا بین روی
 اولیا چه وقت مستی پیشان یعنی نشه و دل سرور بیانا
 اصل چه بیدار اینده باور که رفیقش من خدار کبر
 که در لطف شریف بود باکی چه نور طبع کرد وقت
 سدا بگفت برون بیانا هر سگلی در کف است آنا
 که رنده مطیع کرد در خدی کرد بر سر کفر خالی بیانی
 چه زن شورش چه ماده نری چه دلدارا چه بیون نری
 کس نمی نومردان را دور عدون چه کرد مخلوقش
 چه اسمان بن چار کلبا الا ملکی حاضر نوجا
 با چه رکوعن با چه سجودن یا غنور کبر عرق شهودن

هر چه خداوند ایجا داد درون ملکیت او سرور کی کردن
 مگر در دلش قرار تقدیر تصرف با مردان در تقیر
 چه رتبه دین کن بخشان بر بر نشان دو دو کسه سه زیاتر
 بعضی به همت خیزید دران چه تا در کینه در رضوان سر داران
 لطف خورشید خورده جان یا غنور در صف مالک حسان
 جوار شخص جز کرام الکا در پرده حجاب برانه در آب
 نوبت نشه خیزید در نوبت شده شرف چه در در
 نوبت نشه خیز جانک او سر نوبت شده شرف با مژد اور
 فرشته سوال نکند بکبر هم عذاب بفرستد صاحب
 جوار شخص جز عوار ملک شرف نیز چه کرد حافظ ملک

اما جو شخص اول جبرائیل صاحب پروردگار
 دوم اسرافیل و میکائیل و جبرائیل
 در چهار صورت نمودند نفوس
 به دفع دوم سرماران دیار
 اراج محمدی و ملازمین
 سیم بیگانه از قریب
 چهارم عزرائیل و ملازمین
 اما جو شخص در وقت کربلا
 هم حمله عرض کردید جوار
 اصل برین خدا کیان
 کتاب شریف لطف بیان

صد

مهر است

صد و چهار جمله به قول مشهور کرد
 در ایام کربلا در حضور
 در او کس از منجا او شریف
 در ایام کربلا در حضور
 توریته زبور اهل فرقان
 بلکه بترتیب رسانند
 به موسی و عیسی محمد
 قرآن چه کردن با لایحه
 چه اول نزول و یادین
 ملین مخالفان در سربان
 اگر چنین است ملائک کس
 کرد بیانش نمودند
 اصل جو ارم کردید یاد
 حضرت چهارم هزار
 حق بر کربلا بر سر ملائک
 در علت بعضی فضل در کتاب
 به رهنما اهل سر زمین
 تا روشن کرد کار دنیا
 اصل وضع دین پاره کردید
 کربلا در خلق نورانی

هم کجی عبد عیسی بن مریم دو الفرنین حضرت سید عالم
 لوح ابراهیم موسی اول العزم عیسی محمد هزاره به جرم
 ابراهیم خلیل موسی کلین عیسی حکمه رب علین
 خلیل یانیه دوت کلیم مامران کلمه کلام حی کار سازن
 یانیه بسبب سطره بدر بر امر کوزمین چه مادر
 هزاره حضرت محمد جلیل چه کردین به چند دلیل بیان
 یوانیه بر کز نکت تاهرون جن غزوات شمشین دشت بر کوزن
 سدار شوبین چه خبر میل داران ابراف مامر حلین
 چه کلمه یوان بیت المقدس چاکه تا خدمت جلال قدس
 او فضله او شو خضراو کربان بمواو خط دایره بیان

دماو

دماو اشرفی اتی هم کوبین عود کردن نه بنین نریابین
 امر کردن او سر کرد سفیران تمام سبقت هوش ایمان نابینان
 هر کسی امر کرد او قوم مین به اطاعت او کردن بکنین
 هم او خاتمین به سفیران دینش ناسخ پیچیدین
 عیسی که چند عهد موعود او حج دین او مکر و خطا
 هم او حجتین به کوزن علین به پیغمبرین کوزن نسیان
 باقر رسولان غیره او سوز هر یو به جمعی کربان
 هم خاصه اون اول نفا به کوزن علم و حجت به کوزن نفا
 کونرو سینه فضله دیدار حر و سواد و ترجمه دار القار
 اخلاص عظیم هزاره هزار هم معجزاتش شماران شمار

و بیش ز یا ترجه افتدین
 امش خاسته کرد درین
 چه کرد بالتر رفیق شفیق
 خلیفه اول بود بکر صدیق
 جو دما عمر فاروق اعظم
 برگزیده حق خلیفه دوم
 جو عثمان حبیب و صدیق
 خلیفه سیم لقب بود النورین
 جو ارم امام علی علیه
 وصفش در شمس مصلحین
 پنجم حسینه خاتم خاندان
 ترکش کرد آخر عمر خرافت
 بواره خلافت پس از ابا
 جو دما جگر کوشه رسولی
 حسیتمند و فضیلت معقولی
 چه حسینه امین خاتمه حرم
 خدیجه کبری اف طهره زهرا
 مریم آسیه بنت مرجم
 خاسته در زمان اطلاق

دوما

جو دما بان جهان حضرت
 بن ترش دان پیشان محبت
 اچار ابر بر ابر احد جو دما
 هم دما تر ابر سبعة ارضوان
 به نوع تزیین اجدادش
 هر کس جو سپهر و چون کافش
 مکر و نیش نیکو بر تو
 به باکی جز هیچ کام نماند
 چانه و سرور صحن ادا
 گر گره کوش لال کوه زبان
 امام عظیم سینه اول
 مالک شفیق احمد بن حنبل
 هر چه ارام دین باقی
 رهنا مردم به مسالمتی
 افتد اما مان تیرت صفتی
 اریه به نظام رباط و نعتی
 ایم چه اصوله انظر انعمی
 یا الی مسفور تقلید کری
 هر چه دست کتاب
 هیچکس تقلیدش ناز با صواب

طرفه کردن او حقن حقیقه جز شرح مؤلفین
گرفت آن هزار هزار حق تا این شرح مختار
بسیار چه این دنیا کافر مراد کفرش تا نوحه است
هم لغت او بی کسی هرگز ارچه کافر بود از این جا
تا تحقیق و صوم بعین نرنگ خمش سر کفر است
بچین این روی قیامت بگر باز در عزت
هر چه فرمود از سوی سرور نشان صحبت هم دنیا
ظهور و همدان عیسی خروج دجال و این با خروج حاج
اوقات چه از غرب بر تو جو در بهره تو به فرست
بماند ما جو از روز گردا بیاید او کرد عالم سردا

کو

کو کرمی کرد پاره پاره مریزان اوده در کوه ساره
رسان در تن تا این کسیر هم عذاب قبر است باور
مگر آمده ز زه قبر نه بگردن کسیرش حسد
صدات برکت است این کین کاین چنین است
در دوا جو جواب در است گاده در عت قبرش موکده
موسو و جم مردم با کدیش نه هشتاد نخود اندیش
از خونت و امدادش جواب مدتش و کز این عذاب
سوا حق و این نشانش مژنو در لاله عت قبرش نشاند
پاکش چه در او بر جم جاولش مویونش و جنم
عذاب سخت بلاوند کوشار بود ما رو صیانت

جو دما معاد پانے عود مو خون از کونست سبب پنهان نموده
 تمام خلایق روحان کبیر ملو او بدن ملکان در حشر
 جو دما نامه اعمالان طیران چه جو طرف ملکان طیران
 هر کس سعیدان به قدر شرف نامه خیر پیشه جلاست کف
 هر کس شقیان به بدوش نامه شرجه چیه بدمانت
 جو دما سبب کردار کسین ارض ارضان طیران
 نبی چه نامه اعمال نوزین با اعضا شاد شهادت مدان
 بعضی کتیبین کس خوش خدا در بعثت من تراوش
 جو دما زال کمران یکیک چه نبی آدم پری ملکان
 مدان جزای خاص کاران هم جزان بدر کرد کاران

نبی عقوبت مکرید اجل نبی مبخشید شرک نبوی فضل
 جو دما میزان ماوراء اوار یک تر از زون به قول مختار
 اما کوشش به طوره حاجا یکتاش تدار و دنیا و دنیا
 نای حسانتق از راه خون خور او تاش طمانه به شوی ستر
 سبک باین سنگین مال میل مکر و عکس تر از دنیا
 جو دما صراط بر روی چه نر بار یکا تیز تر به نسیخ مزو
 با هر داور او سر جهیم بویرش از سر تمام عالم
 دبرده هر کس در جنت است چون سلوکش به نزار شریعت
 نبی دینه برق نبی عین دانش مود بر او حل لبها او
 کوثر حضرت او او شبر چه همه هم پیش و شتر چه غیر

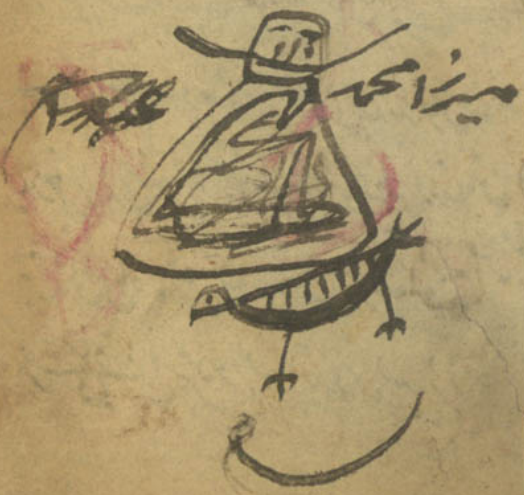
کسی هزار سال در دوزخ نباشد
 یک قطره عوارث نشسته این گشتو
 شفاعت حقن متادانک
 ستم زلی صالح ملائک
 مردای قیامت چنگاه کاران
 جبهج و خدا شفاعت کران
 اول روز انارچه پاکه حساب
 دوم آنکه کولان عوارث
 سیم خلاصی عذاب خشر
 حارم به دوزخ بر کار او بر
 پنجم بندگی هر چه بهشت
 مرتبه بهشت میا بهشت
 هر کس موافق کرد از این
 جرم تبانه بالمش به بدین
 بهشت دوزخ هر که نشاند
 دایم جانود که می نقصان
 این بهشت نه جرح بهشت
 جد زیر حلقه زمین بهشت
 اصل ششمین اینها به قدر
 یانه هر چه حق کردن مقدر

میو او بود

میو او وجود به کم زیاد
 خالق برادن کاسین عباد
 اراده عالم این کران سیر
 موی بنو کم باز یاتر
 ناراضی بشر را ضیق کثیر
 ازین دهنان به کف ز سیر
 یار بنما خیر کار بد آن
 بامین دیم چه دیم بنون بر آن
 طومار عمر مد تو بشد
 غیر چه بشر حرز بنین بشد
 سمر تو نور فضل به
 با کج شش سر ختمه حوت
 بشوری بر چه تید اولین
 از عمد ار سوار قصد اولین
 به کلک قدرت به قاعده عشق
 بنویسی و نش سر در عشق
 نامن وجود مایه تسلیم تو
 حیر بر زه شقی دستم خدا تو

کمن دیم به بخشش لایق بنم هر چند
 تو بختم به عشق ن هفت بند
 کمنت شد کمنت شد

زور به خفه ریه به



بسم الله الرحمن الرحيم

هدایات مولود نامیه

باجی و لایور با فردی چون دهنده و اور

باقی بدینت قدیم اکبر حق بود پاک سحر

بده مویست مبارک معبود بود چون ترفیله معبود

باور و نطق مولود نامیه کلامی لذت بخش خوانده

یار و برادرش چاکرین ثواب عظیم در نهانین

بزرگترین ماه خیرین حق شرف کردار و نوا

هر کسی پیش در مولود بود آرزوی بیدار و نوا

حافظ

جه نقد و چه پس هر چه بود نام

موسیقی بیچاره بارگاه سبحان چه در دنیا و هم چه در دیوان

کیا نام حجت رب العالمین بر خاص علم در دور زمین

به کافری دنیا و مومن حجت هر کس قدرش پیش مادر حجت

رسولش بر ما نشان بلفظ کریم هر کس مکر در مولودم تعظیم

شافعیش مویست چه لوم الحشر چه کشت ظلمت را بکسیر

جزین مویست به مادر حجت مؤمن چه او کوشش در حجت

صحنش کردن فاروق اسلام هر کس مولودش پیش بر اسلام

ثواب تمام حسی همه قرآن میباشد نه چه در لامکان

به امتنان در عثمان عادل حب مولودش پیش بر اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم

1111111111

11111

منوبش جمله غزالی بود
هم چه شهادت پیش میاورد
دانت کهن مولود گردان
مادقتی تو ما در آخرت
ایمان کامل صبی شهادت
من ضامن برایش در آخرت

افضل الله بجمع اصحاب
باش از همدان چه اولیا
دانت امیر کور احمد بن میا
مکر دم مولود سینه سرمد
امام عادل عالی معتبر
فخر الدین را در میان کتب
دانت امیر مولود حضرت میا
علیش دی روح من عالم میا
هر چند صوبت بود صبی مولود
کندم با مریخ عدل تا خود
ز رو اشرفی طلا بفره
با در مجلس کم بود با فره

هر چه که مولود بود پیش سدا
فراش عینی همان سدا
ار چه همه مولود با نوبت
رو بر روز یاد نرطوبت جلال
باقی او یا یو چه یو
نواب مولود در این سرتکه و یلید

باقی اما مان کردن دوایت و اشی و بر کاز
شخص چه ایام درون کشید
فانقش پاک حریف و بلند
گاه چهار بار کلاه سرتکه
گاهه قق و فجد کاس از با
امام احکام دین بامد
دقتی مای مولود ما با نقین
سروش نمن حانه غبرنا
حس مولودش او نند دل بی
نوم روز سرتکه حریف و بلند
هر چه در پیش میا مولود
جه خاص عام کورش مولود

حرف کرد و تامل کرد در چه لفظ طعام چه خورد
 آخر چه تقدیر است که بدست چه مدینه قلیل انگل کس در وقت
 چون فاسق به عالم ظاهر به کفایت او سزای خضر
 دستان صد وجه فوق سکره میوز او یا با اهل بصره
 حاضرین به دوش اولیا کامل چه اعزاز او هیچ منافع
 تمام مصلحت حاضرین برسد نه که فوایدش عجز
 کینه کفایت او خفته کردن با عراز بر دوش او کس
 شکر زین کجا و مرفیق پوشان او هر چه استحقاق
 چون عواید آن نه روزه بهت میوه صفای کرد و فکر
 پرستار و حاکمانی به نسیم به چون یا اویت افضل و عظیم
 و این

دانش به چه بین مولود محمود بسم عطا کردن در...
 هم بعضی عالم کردن حکایت بل صبح بلوا کجند زود است
 پاوش نهی صفا صفا صفا صفا صفا صفا صفا صفا صفا صفا
 فکر و عادت بدنی نه ایام چه بودش مثل تمام
 هر سال مولود سینه ایام صرف کرد اموال چه نقد تمام
 عموزده ویش چه برودن کن به قتلش در اتم کسری کلان
 شورش کس نه نشانی کجاوت تیار و صلح کس کفایت
 دست بر تو بیغ نریک یقین جمله بود بر حسب تکلف
 دانش از پدید طایفه کس کس که در دست من مکرون خلاص

شاه و پادشاه مولود لاکر در شفیع زمره عالی بود
ناگاه خود شدی به هوا گفت نه فرق بر این نام
برست سید کت صدراع صلاح گمان کردت سید قاضی
گفت بر موی ای پادشاه در لاد ملک پیش من
تلفی و غیب از بی احد و آتش به جبین مولود
ندیدم که در سال از مولود زیاده مویت احوال بود
توبه کرد او شده جو طیم جوبه جو فصل ما شریع به طرز طوره
پرسال گفت مال دین کرد مولود به احوال و اب معاد و موعود

علم ازین صاحب عقل
به نور معجزه مولود کردن
خلفه

خلفه بنام صاحبان به عبد الملک نام این مولود
شخصی چه ایام حوزت مالک استن طیار کردی وقت
هر کردی بخت کوه به بار از این ندیده به اختیار
به قضا تقدیر معجزه مولود با وانه طیفی چون فانه زود
گفت نه زین بار به چون در لاد و طلا به پیش من
فرزند عزیز خلیفه شام به نور سیده ز چون ز فام
از جبر شفت خلیفه بخت بختی در زین زار بخت
فرمان بجای کلام قدیم او کس به بخت با احوال
بیک قدیم با لامکان ویم به دست ممتو کت
غلام با دردم کسین او جوان کت شان در جود با احوال

جوان ندرول این کس در خیال
 یا یکتا رحمن بنا برین حال
 از خاتم پور پرتو این حال
 بگردن مولود محمد بر سال
 چه نقد و چه پیش بر هر دو نام
 صرف کرد و سرش را خیر الام
 در داد با عیال مولود در حال
 چه در کار کس چنانند زین قبل
 چون یاد او بار در دوران سلطان
 صلیقه چون گل خوشی در خندان
 بودش سپید لاله در آرزوی
 رنج ز اجهت را تو محراب
 عرض کرد ای در مونس انام
 چه مگر در هیچ بیغ نبینم نام
 پتا مولودم آورد در خیال
 ندرم کرد هر سال از اول خندان
 از قبول کرد و در خواب خود
 صرف کرد و سرش را بر هر دو مولود
 شاه و آماجی در هر منزل
 نرم کن با عیال مفضل
 بر از سر

ح
 ی
 م
 د
 و
 ۹
 و

بر از سر ترقی خوش بود
 بخران فی موده بود و نعمت
 صلوات علیک و سلاما حتی تنالوا صبه
 معجزه مولود خند در آید
 چه نقد شیرین تر از جانین
 شخصی چه اصره در کمال
 صت مولودش از نند بنده
 و حتی که با مانع با مولود
 نذار ک کبر بر هر دو مولود
 عذر از طعام چه خرماد
 یاد در سر خلق مولودش موند
 بر سال سبزه کده عادت
 سال بسال نعت کور باد
 مرد و کوی بی نامش
 منعم و معبود خلیل با ش
 بنامش به بهر در عارف
 رعنا و نازنین محبوب علی
 زن و آیه نور بر مرد اسلام
 بر عاقل با خوش انعام

هر سال بانه دلش مگر خواب مستانوبه خلق طعام کباب
 شهر دوات بزن دستوشن صرف عمر و مال خودوشن
 مکران مولود مراز که رسول ناهه لار خدايش ن قبول
 محمد ناز دار سرور دکان چه هر چه دنيا او ما مداران
 زن دوات کجا خاصه عشق عجب سردار زيبوشن
 زن مودار زيبوشن عجب زن دلش بکشمه لاجورد افق
 سر با بانه عجب هم با برده مرد و چون مشغله کور طور
 چندان سیرش از در دستان از کور بود عشق عجب غم
 خدک کج حشمت چمن بر روز زن حشمت ن کج ستر
 دوات پنجه زهر از زبان عجب مفرقش سحران

سالار سرور کجاست شفیق روش کرد عیال صابن
 دامان خورشش کجاست او خلاص موبه کجاست خاص
 زن دوات کجاست مبروش حبه داغوم جوابم بر درونه
 باله دوات حضرت حلقه عظمی به تکبر لطفش عظیمین
 بهر چه مبرسی هر دوت عجب بنت منقاد را خیر دوات
 زن دوات مکران صاحب قدر خاک کجا کجاست
 رسول نه جوان لیکش است بلواچم نه حشمت مدعا
 زن دوات مکران نسیان درین لیکت مکران لفظ غم
 حضرت فرما دوات نام لفظی تو اصف کجاست مکران
 رسول کجاست دوات دوات زن دوات مکران

زان موسی که بر دین خود
 دخی سدر این نخل تاب
 بازه نوحی ایمان آوردن
 دین جان فدا در حق کردن
 چه نقد چشم بر چشم نام
 کردن آن زلود خیر الام
 شادین به سلام مومن
 جادین سزاده بعضی جان
 حنوا علیه وسلموا تسلیا
 تنالوا حنة
 در به موجود دانا لیزل
 خلقش از روح عطف برل
 در تخلص به پیش کویا
 اسم ترغیب محمدین
 بعد بر زان بلکه زیار
 توحیدش مکر روح سیر
 حرازه حجاب چه خلقا
 هر یوبه اسی کردن مسما
 حجاباندا روح سیر
 منزه منزه از سالت کویا

حور

جو نور خلقا باور را
 عرش هم کرسی هم انعام
 یکصد بیت مهباز از قطره نور
 جیا کرده نور با در غفور
 به قدرت وین کردن مسما
 هر قطره با سم بود آینه
 امرش کردن آن قدرت
 سبج کران تا در وقت
 باز به صنع دین جهان کفرین
 خلقش تمام امکان زمین
 ملائک حراز خلق کویا
 هر یوبه امروشش کویا
 مهربانی روح سزاده
 قدرت
 آفتاب مهابت خلقا نور
 هر یوبه مکرر مکرر سزاده

دخی که خالق کردن مقدر خلقا قالب آدم بود سزاده

بر ما سر برین زور زین
 جز خند ملک نوزاد چین
 باور یغی قدر خاک پاک
 جو بے بوسه صبح تیارک
 در ست جبریل مار زین
 زمین لاله کرد دیده زین
 خاکش ندرت کوا سزار
 جبریل عرض کرد در کار جبار
 حق بیایدش کت خاک
 بویج خاک نذاوشی افکار
 عرض ابرو کت زین
 بوم خاک نذاوشی افکار
 تا بعضی از روح کت
 به اسرار سمع کت
 هر چند لیس لالارین زاری
 خلف کرده امر مبارک
 دست کت در تمام زمین
 جل شش خاک بری زمین
 بروش بر وجه رضوان کت
 به اوستیسم کت کت
 درون

بر دل و مابین طایفین
 کردن و خمیره امردان
 بید قدرت با در سخن
 ساخته به تمام چون در مکنون
 حد صابر نور چون آنکه کور
 کیکانش جبریل نامر داور
 چه عرش و کرسی هم لوح قلم
 کرد آسمان تا خروج مغم
 دانت به آوس حد مصطفی
 چه امر اولین دوان نصف
 جری امزش کرد مبارک نظر
 نوزح می قاتل حارین عجا
 در دم نخل جسم لوزانی
 سجده زدند آحر سجان
 نوز محمد به امر داور
 بنی ندرت باکی دم خیر
 نلکه صفت صفت در آنه
 سجده نور زین کیک یاد
 آدم نذا کرد باقی معبود
 به جبریلان کت سر خود
 ندرت کت نمدن هر
 لوز محمد زینان ندرت

است دعا کرد آدم و عظم
 او نوزده چنین بید قدرت
 در لادوشی است کتبت نه نماند
 انهم در باجی موهده نماند
 هر عوار کتبت نوزده سلمی ابراهیم
 دات یکی بود یک کعبه
 چونکه هر عوار بار زین
 آدم دات باخی نوزده نماند
 نوزده چه نماند کعبه
 بیخشان نماند عمار مولا
 حضرت رسول مسعود

نماند ابوخت زمانه آخر
 به عقد صحیح رادی کتبت
 چه صلب آب صحیح لطف
 نوزده لطفه نماند مظهر
 غرض نماند نماند نماند
 عهد آنه نماند نماند
 ما نماند نماند نماند
 روی نماند نماند نماند
 هم نماند نماند نماند
 چه نماند نماند نماند

صاحب منصب بدفنازین
 به شرم حیا به علم کنین
 حق و الدت حضرت ششم
 سر تا پیش چون خورشید زشته
 عبدالمطلب کز خواستاری
 به شرط ادب کز زاری
 حاد واقه زرطلا مرین
 صدی شتر نام کز دین
 در آن دل زهره کز دلب
 بر دین دستور طایفه
 بقانون دین عقیدت ای پدید
 به اعزاز تعظیم و استیلا
 به فضل رفیق باد اعظم
 بعیشات طویل کین هم
 با سر آینه پر دینده داور
 بوز حضرت ششم لطف داور

نویام محل معجزه با هر
 روز بر خلق کشت مین
 شش ماه

شش ماه که در هر چه ماه
 هر که آید آنها مصطفی انهم
 به دیدار دو دنیا خلعت کور
 آینه لطف و مادیان
 خود ماه ماه یک جابینا
 مامان رت نامه میدا
 مت حمل تو دوست جبار
 لطف کینه دین کهارن
 حاتم ابرس گل آفاقن
 ملایکه بدین دین شرمین
 به ماه که در هر چه ماه
 به مخلوقات بسیار دیدار

روز است کرد از او بانی
 علما عالمی در هر روز
 حوتم حضرت تبار در زمین
 کسیرا کز بر شیطان
 شرف و کبریا کز دین مآوار
 جم کز در شرف مآوار

واد عمرم کم بشا دم بطال
 محطوف لار برود جهان
 آماروز زین روز دنیا
 خودم که سید آواروز
 هفت درخت کبوتر نام
 آمدن درین منجه دلم
 جرمم چون کس سزایم
 ایس وضع چنان دادیم
 یا نه روشن برونه شرح نور
 بز حد کرد اهل خردش
 حاکم بدو سر برانم بال
 ابطال کزنده دین شیطانی
 جب جان جهان آفرین
 هفت درخت کبوتر نام
 نور عطر بر باد اکر عام
 جودت زورین شسته هم
 لب خنک نشسته بنام
 شترتی برین شنی ده نام
 ملایک و حجت آمان خرد
 مدح محمد موندن کجانی

ریم تهر برده غیب عن دیک
 جمال پرده نور صاف
 بر اسم جنتان نام
 یک حواجم حفت آدم
 یک سار خصل بر اسم جلیل
 عادت زورین نام
 مزین بنور چون کور حواجر
 دل سوزیم کردن در خاصتر
 لبت رت دانیم صمد فرزند
 محمد خاتم پیغمبران
 حوازم آماجم لانت
 نور عطر و غیر از زان کلام
 هر یونام دینم کز عین
 یک والد عتسی بن مریم
 یک آریه نر اسم رسول
 سار دت جب سار
 مؤب عانان صغیر
 اوردن بر بر چند
 افضل تقی است این خدا
 در امان است پیغمبران

ناله دیم طبرستان آن بزرگوار
ش پاشن نالانه بطن دیمم در لاله سید ابهر کزینم

قدم بنهاد در دیار رحمت
جهان شد اندر خاور و بخت
نور الصفا کرم الورا

مرحومه الامیر
ز یاد تو آرزوی منم
ز یاد من بنده دانه آرم



هر که تو نازدی من طبع دارم

هزارین هر روز
هزاران سلام

ز ما برنج
عنه سلام

بذلکتاب معراج نام حضرت

بسم الله الرحمن الرحيم

عاشم بر عزم حرج خضری با بونه فرقت تاج خضری
 نه بوقت معراج کز درون رومالان نه باستان چون
 تا کز در وقت معراج افلاک کز درون شرف کعبه تاج طلا
 فرشتگان به عرض صف بیاوردند یکی که نشانی فرقت باکم
 در آن بی نظیر دیدار تون جان خدای کف استظار تون
 جانفدا نزارت جمال استکماله تو معروض فرشت
 فرمودان به کن غرض ازشت فرق فرشتگان خجرت

سان

بیان به پیوند زبانه کلام سر بیان نزاره لصد احترام
 نامت اسما دور اسر مرقصان دوست بهمان
 مرصا کویا بیان پیش سر مالار نه پات کویا پیش
 رسول چون از زمین بی خیزد کلاب کج عرق کویا
 نزاره شرح پیشانی کاش عطر شیرین کویا به کاش
 بخش نه نه مادا عطر سردا نه نقره صورت بهشت سردا
 کویا نه مجدوات سجانی مقول به کویا کویا سردا
 وضو کز در خجده نزاره مصلی رو کز نه با به حرج معالی
 به شکر و هدیه خیر از خود کز نه نزاره نزاره خالص
 اخیری رو کز به خیر ال و با یک طرف نزاره نزاره

براتی چه نوزده سر تا باغ
 و نوزده مهر و شاد و زین
 رخ را در عین رخ آدم
 مصور شکل آن جسم
 پادشاه شکر کشتن بهین مزم
 بدین فی چون است و نوزده مزم
 سر کین چون چیرین نیر کون
 نشت کفل بهین عامه
 زین و نایاقوت بر چه
 لجام لاجورد در کای طاکار
 بر چه عمل شش تا مشن
 ای نبت مار و در کای
 جگوه پورین مشکان
 عجب سولان کدین
 سرین سولان کدین
 چه صیقلی کدین
 به سوار قوس سولان
 به تو حاصل چه در کار
 چه نینه مهبت کدین
 آمان نه صفت با مرام
 آخر

آخر کراخیز زده اند که
 روی اخلص به سراج
 استیارتون اهل روحانی
 فرقه شریک اهل حلالی
 آخیر انجی مصطفی مسل
 متغول به اسم اعظم اول
 پایانه نشت براق بوار
 به غم مخرج کرد کار
 براق کین حش کدین قبول
 سر سینه حکم فرمان
 خیرل ادا براق سولان
 بر کدین حش کدین
 دانش خیرل استه عاوار
 حوازه سولان مزاره
 نه صحران نشت صندیر براق
 دانه دار و مایع سولان
 ارجنم اشو کدین اقرار
 فردا چه حش کدین بوار
 تا برود حش کدین
 حش کدین غم بوار
 آخر

فرمان بجز در حکم احکام نه در سواری رسول مبرورام
 پیمان کرد خورشید سید در حدادی بر هر روز از خورشید
 بار بار کشتی ز بر آتش در رخس خورشید مرام ز بر آتش
 آما با عز از سر سوادش بودم از زمین سر سوادش
 کمر بست رسول عازم در راه بر روز اخص بی بیایم در راه
 بیایم زینت بر این کس را برین بفرمودت المقدس
 آمانه مرد از خیر حسرتش پیش روی نه داده بودت
 تا حضرت نزل حکم انفس نزل کردت بر بیت المقدس
 نه برده از راه پیش ترش ظاهره یک استهزا اول
 ابرایم لوح یعقوب خورشید و از در خورشید موی آسما

ادب پسین کرد ادب تمام کسرتان کجایان
 چه قدر تعظیم ختم الانیا صف بجا در از زنده اصفیا
 آمان یکایک بجا بستم گفتان نه پار او اصد احترام
 لبت بود مبارک گوید علاج ز تبه خاتم یکبار روح
 بخت بر کرد و صوم نام میفرم در سجده سجود در سجده
 آخیر کرد نه جان بر حسرتی چرا احسانیا ز منزه نفس
 مرثان کشتن صدر اعجاز گفت به شرح شرح و اوله سما
 زنده برده اوج بانه اوله کما علاج کرد نه لبط احسانیا
 بقصد کرد در صحن مصطفوی کما خلاصه کرده فضل
 مکرر حالت کرد آن خوابت بر سر سالی حال

تا صبح اول کوتا زمان به در دانه کفتر کوتا زمان
 تا چندی گوش آن هک افک کوش در ابه اوزار حدیث
 خیرا چه بر سر آوار عظیم که از زنده پاک رسول کریم
 رات غفلت کردن در حقش زان دور کوفه در کار با نه حد
 سچ ندرش حواش کن کر نوز نزدیک به افلاک اخضر
 تا کلاه بوج آب از خیرا سام رنگ نوز قندین زینا
 به چهره سید من و قجیل رت غلط کردن ندر در لیل
 حواش پیش ندر اندر مدارا بار حضرت نوز رکاب
 دوس غریب آمان در شراز یک یکجاسی یک بغراز
 یکا بر شریک بر شراز کر نوز کف سم اجاب

دارا نرسول تا نونو کلام تا کام رد ابوکام بوا
 حضرت است کینا پانچیر چه در دل کین اوزار کعبه
 نوز به شربت چون شکر اوسا رو آوردی حج
 حیرت و پیش یا سواله نیت ما چون معنی سزایه
 اوزاره اول ابرو جواب پایت نیت من خراب
 کردوشی کسین فرقه بود مکتب آداب پایه جهوی
 اوزاره دوم ارکات روم نه ایمان تو مرد به
 کرد قبول کردوشی انحراف روم ندر پاک نردان
 سیم دو غر ندر شراب یکجاسی نیت داره حدیث
 ارجام حضرت کین نرسر پایه دین نوز نرسر

تمام کرد امت می با ده هزار
 مرشدی معاصرتی
 از شیرت لیسرتی تمام
 زینت کرد در دلق کمان السلام
 رسول ذات جبر کوی سالی شیر
 بنوش تو تمام تا نبود لیسرتی
 تمام امتی تا بود آزاد
 لیسرتی بیرون بستن در
 جبر کوی رسول قصار
 بنشیند به تقدیر کیم نرود
 زرقه امتان کنه کاره
 قدر عصیان کنه کاره
 در غل کوی سالی شیر
 تا به خیزد خیزد بیدار
 حوب ده کردن آنگاه
 بعزم معراج کوی کار
 قدم به قدم کوی
 در شان بیکه خیزد افلاک
 تا با او دبار افلاک اول
 به تقدیر سهر عیب کل

بند

باند کیت جبرین در پانام
 اما کفار لغز خوشترام
 قاید کناد کوی کار خورون
 فرامی نام با مردار از صورن
 دانش تو کیمی خوشین است
 دینه اش نام بر موصدا
 در آ جبر کیم هم نام سغیر
 سید لار اینبار سوز
 خاتم الکریل محمود هزار دار
 مصطفی مرسل احمد خیار
 با امر الله آمان بیدگاه
 تا سر کشونه سالیه جگاه
 ملک عربن از زلف نام محمد
 بن در نور سیکون کینه
 آمانه آنگاه رقص باری
 فضل قاید کردی دل باری
 در آتش با یول سیکون
 منت باریان بالمرسل
 کیت در کوی کوی کوی
 به خطای کوی کرده خندان

در اصل در نزد اقصیم انکس
 صفت بظهور نشان
 اختران کمان بول بک سوز
 قامت بجانم سجد هزار
 دیش کلین جنت بکرمش
 بترکب بزرگ نام امین
 سفا در ارتق جفره ملک
 مشغول بظهور بپه
 حرمان بر دانه فرمان او
 بطیغ تمام به بیان او
 بغیر رتبه بجاها سجا
 بکار بجه کار سجا
 دست بپوشد اول بکاریم
 بتوان بیدم بکاریم
 عطا کثواب بکرمش
 نه به امتان تا خود
 باورانه جاف فاعل بکرمش
 بامر ز تمام کلز بیاد
 نازل بجه سردی سجا
 بنو بونوبه لطف برون
 کردان

۳۶
 کردمان عطا دعای قبول
 ثواب تسبیح فرشته مقبول
 به امتانت نیابان او
 رسول محشر خاطر کران
 سر مالایه شکر نیاید کجا
 پیش از سجده عذر خواه
 باز اول شکر پیش از بروز
 چه در وصف در امتان
 در حین زور سر تاخ سردی
 جمال دنیا قرص شمس خوری
 مرست به جرمه باقه الهی
 زبان بکسیج دانا کمال
 پرس جبریل پیش نشان
 جگر و بهترین قدر کرمش
 دانش بار رسول مدار خود
 به احد ادنون آدم سحر
 رسول چون از نه سجده
 ششی نه بانه خد صدمه سرام
 دست پیش بپوزاری شمع
 بیده نمناک در حق خضوع

دلش کنن چه جمع فرستادند
 بزرگ لغات موصوف
 مطیع باشم دولت هزارتن
 چه حدیث است زین کلام
 بزرگ در هیچ اندر دوش
 دست نه افلاک اندر زده
 رسول در این عطا کرد
 اجرة زینت او کرب
 کرم که بر این نام
 ناپاک نه بود که خیر نام
 وحی جان فرمازل بود
 تا بهر غوث شود که در
 دست بود معلوم که زین
 زینده که سر کار افلاک
 عطا کرد از این عطا کرد
 ذکر تسبیح و تسبیح
 تا احوال که منته
 در تقابل زور آفاق بود
 حکمت امت بود بر زبان
 فقر حضرت بود بر زبان

سبده

سبده سجده بردن در کمال
 او در پیش چه عروج را بر در
 دلش سخن گفتن به بلای
 ایض در دران چون در شیر
 سختم بر تو نور جاش
 فرموده انوار کمالش
 مریز کردن امیره افلاک
 غنچه چمن جبهه کمالش
 دلش حیرت کنین کرد
 چه من بود چه حیرت کنین
 دلش یار بود عیسی بود
 دارنده اجل منوار آدم
 رسول کلام کرد و میباید
 علیک و احباب بلفظ صحیح
 در تسبیح الامین کلام جهان
 ملائک بنی حیرت کنین
 دلش روان ندر کمال
 سلطان پادیه قدرت او
 محمد در انار الامیران
 تا شرف بود بر زبان

دارنده فرقان آیات ماهر صاحب معجزات اعجاز
 عیسی از زین نام محمد اخیرا آمانه پاسته
 در سن کشت مشافیه قدر اعزاز به مهر با
 و آتش جاج خدا تو دیدم روشن کرد نور انوار تو
 تا چند بطرف مشایخ کفزار لغز سیم زین کرد
 خود خفت مدو کرد و مالاً حسرت بار حج زین مال
 حضور کرد به فرجه سیم به من کرد سیم بجز مقدم
 ناقابل سیم سهرمانی در حل بنایه قیام سیم
 بدستور زین کشت سیم زین روشن کرد روشن
 صدقه صدایه اصرام هر جا ازین معراج اطلال

مور

موزجه نور خست فک مرس به شوق انوار ملک
 رسوال نظر کرد سید برار کنت مشغول بکر اسما مقدس
 صف بجانم در یکین فرشته خشنه نورین نور شسته
 نامش مطیع فرشتان تمام مشغول به سجده حلال
 در این هر تن مشغول به کزین نشت نور صد بار کفیل
 نور شفته خست کشتان خه شوق شفته دیدار آبان
 درین رونق در دین افکار خشنه نورین سما و باک
 بر ساجده کشتان آن سیم در کین کشتان زمین
 در امت سیم چون کین در وین کین زمین
 کین کین با عراز قدر در کین کین زمین

دست فرزند عبدالمطلب زنده در دودا اصل
 چپ در کاروان بهترین دارنده فزقان آيات
 لقب بنام احمد مكرم به قدر داننده سر
 هر يك جگر خيزران به عظيم مر جابلو با چه قدر مكرم
 چه چند راه گرون دل او را به لطف جگر انور از
 چو كره خفت عار است در اين به عزم جازم است
 چه كطرف در فرشته عظيم سخت است به مكرم
 چه در دري دار و مفاد هر را هر يك سرنگان مهور
 چه در دري دار مفاد هر را هر يك سرنگان مهور
 هر يك به شکر از آئين نه به عاجي سرنگان مهور

قوی

قوی سرنگون تمام تر است بغل ز چتر سر تا پاسته
 لغير محمود است عذاب فرما و بچکان به پاره پاره
 سر را چه به اندام رسول خاطر کرد بر سر هم به طول
 دانش با رسول به علم به کبر و دره جوهر طلعت
 دانش با رسول به علم به کبر و دره جوهر طلعت
 چه رود و سواد او خدای کرون یک به رو سبای
 شریک در دوزخ است چه چه کت مبدی مردود در کله
 نابر در خسته به آن زمان شرمده و در کله در بیان
 سباه کرد رسول چه از آن چه عذاب سخت تا و پاره
 ز عتاب کرد چه از آن که رو بچکان به جازم افک
 چون با او بر قیام به صدارت با روح الامین

باذن دربان داخل بهیم
 دلش کفر نشسته باکی را نی
 صفه ان نه دورش مایه اود
 کت متغول نیک است سوزان
 بیجا به همدو زمره فلک
 ناکام پیش نشین شخص خوب
 حجت زرشک تلخ کوه سندان
 بیستون نوزد پسر از عالم
 رسول سیرا با بر او پیش
 دانش یار رسول سبحان
 ملک الموت عزرا این نام

ملک الموت عزرا این نام
 سید سلام که در پیش جواد
 جبرئیل است پیش مالک الموت
 بریده به رسول آخر زمان
 دارند فرقان صاحب بغی
 مصطفی رسول احمد مختار
 عمر را از شد نام احمدی
 دانش یار رسول متغول اکرام
 صمد آدم تا تو با دارم
 بیچارم چه غفلت کنی کت

سه

ایم و لیکر مبین الفصیح کیرده افعال کسرم
 رسول دات پیشین فرما چون بود سوزش این
 داتش با رسول با بر سوزن آمان به حکیم فرسخ این
 چه فرماتن نه بایه عکس چه فرماتن نه بایه عکس
 هرگاه بیرون مرگ موزن درون چه بالاش موصول
 کجا چه رسد بیکت تاناف به قضیه ت سها صاف
 جوچه من نه افندارم بکشو آزار و سوزانیم
 چه ناف بکشون تا حلقوم به ناکاه و غیب زدم نه
 به قصد قدرت جان مژدبر کس نمراو چشم مودر
 تا بر خوشتر ایدل کار من عالم دل کبر چه کورازن

نور هزار سال بخار و باغیر کبیکم نین تا نور سنجید
 رسول بدارنه حیرت زده کاه سرسام به چه حکم دانا کاه
 باز هم خرفت سگ کنه داخل نه بای نهجم سمان
 جبر سنان فایه کت باکت بزر آمانه جشش سماوان رض
 داتش می پان فایه کن در بمضاج فتح خاطر کوناد
 داتش جبر سنان سحت نه تابی ضرورت جشش نه تابی
 داتش محمد رسول الله با موزان آمان بکره
 آمان به جشش داخل موصول به سر کرد فرسخ تو به بر صیل
 در با به شای شفیخ لاقم فضل فایه کورت کن کوردهم
 گفت کجا کیشش کورت به بالا بر دپای سوزن بایه

باغ از قدر کوشش سرافراز
 سراق وینه تیر آمانه بر دواز
 نظر کرد رسول صاحبی
 فرشته فرخنده صاحبی
 نشین مسندین علق نور
 بهرست نه جرعه سورا طهور
 با اصفه بر آردن فرشته شریف
 صفح ان کز روشن کبره لطیف
 تمام پستج بر دانی کویا
 پند کز استج سبحانی کویا
 دلش کلان ماکت سر کلان
 بال بریز از کشته زبون
 فریاد مکتوب در کای داور
 وینه جان مال رفته شتر
 حیرت بر ای حسته بابل
 چه جشن کستی هم از جلال
 لاله حیرت کشته کاران
 شتر منده در کار کز کاران
 من بهشت هزار مال با هم
 مشرق تا مغرب طایر لایم

حالم

دایم مکروم سیر سموات
 چه عرض تا کرسی تمام ممکن
 باکاه چه دستم عصای خیرا
 بر حرکت مال نه دویم
 بی کفایتان تن زاده
 سر تا پا به بند خستگانه
 امید از انان هم کی دعای
 پریم نازل بود بر صفای
 مال بر دیم عطا کنیم
 اصف ز امت جیا کرم
 جبریل و ابلیس بیت در دوزخ
 مراد حاصل چه دانا مجید
 سه بار درود دانا در کار
 بیدار باکی احمد حق ر
 در شکر اعزاز سلسله اسل
 از در بال بر دانا لیسرل
 مت مددکن مبر سکار
 باز کی سیران دایره دوار
 تا درود سکاره بار اولک
 سرد از کرده در سوفاک
 باز کردن آنک سید المکین
 نه مغرب هیچ صبح

دین بطرف از عجب
 جز صد هزار روز غز
 کرد بر خاندان عیسی
 سحر نامکان نه کاوهای
 هر یک نمود در این
 مکان به قربت نان به
 مدائن عذاب فرم کن کار
 صعد بر به قدر خود آزار
 رسول در کام به خطای
 بدست گیرده دام بلای
 حریف در به قوم تا فریاد
 شرمند افعال شیطانی
 نسبت بدان شرک به زور
 هم زن هم فرزندان هم زور
 تا بر خورشید این سران
 در که سقرین تا ابد جان
 جاه کورت چه کار این بجز
 زو کرده اخلاقی ششم در کوز
 کوه سمار سب طلی کرد
 لکنه افلاک تمامی بگرد

دین

دین به یکدا در امیر شهر
 به کس کرد نه به نایاب
 مقام دست نه سرج به معنی
 بیست ششم صرخه در امیر سما
 به سراسر افکند محرم
 ششصد الهوت دین در حج
 خون یا دایه قرب صدادا
 بکوش در بیان ششم ندا
 کن و کفر فانی فرمان بر دارم
 خرد به بیایه سرور دارم
 در باب دستور فایه کردن
 چه تو را فایه رسول شد
 دین کلین ملک به نور ششم
 مدد اندوز صفت صفت
 ششصد هزار کس کی بود
 مشغول به تسبیح در بیان
 سلام کرد رسول خیر کردن
 در و آیدت شریک در آ
 الحمد لله بن لقا تو
 از روز دیدار زلف لیبای تو

تبارک الله بی هیچ انبیا
 تا بدو درود باشد در ستم دیار
 بجز درین روز ندواید
 در روز کرم و منجی بود
 جویند غم و کسب کار
 در روز افلاک است خندان
 تا که در یک کسب تو فرمای
 در روزی که در ستم یک
 است انداز جان زند
 در روزی که از ستم بر جان
 رسول ستم در روز انداز
 بدر اجار و ستم ستم
 معاشی چه سبیل یکام مرتبت
 بی ستم در ستم ستم
 دانش به ملک تو خندان
 خصم جانکند از ستم آردن
 جود و نیای حق کردن با
 جان و این یکدم روز ستم
 مکرز

مکرز کجا رخنه ستم
 مکرز کس هر کس ستم
 رسول کجا در ستم
 فرقت در ستم کجا
 خبر ستم مالک ستم
 رسول در کجا در ستم
 نامش محمد است
 بی ستم ستم
 جوی از مالک ستم
 در ستم ستم
 دانش بیا در ستم
 ستم ستم ستم
 مشوقم بامر احکام ستم
 ستم ستم ستم
 دانش بیا مالک ستم
 ستم ستم ستم
 یکدم ستم ستم ستم
 ستم ستم ستم
 مالک ستم ستم ستم
 ستم ستم ستم

همانکه افزاید فرقه روحانی
 فرشتگان که بهفت است
 ششصد و پنجاه و یک
 علم است نه اوج افلاک
 سوزنهای بر کوه کعبه
 تابان که کرمی سماوات
 چه روزی در اختر الامان
 در شوق تم کجاست نه آسمان
 رسول بهوش چه بر او نشد
 لولا ایندین اسم
 دانش یا مالک هم نمیدرزار
 ساکن به کجاست کشته نگار
 بنام کرده حق خیر نیرین
 چون بود او اوصاف نقصان
 دانش یا رسول کرده است
 بنا ایسی بود بایست
 در نه به یکام یکدم جهنم
 چه فرشت موقت سر عالم

درستی

چه عرشین مایه سوزانم
 کس در کونست بر شکوه ایام
 دانش یا رسول که در کجاست
 تا در آن کجا هم ترزه صدق
 عدل است انان که چه نارحم
 لایحه به با بهجات النعم
 با خمر راه کثرت بر آن به
 یاد او بهای شخصی بلند کج
 دانش که کجاست در کس بر سر
 به قدر او اکر ام هر روز
 در شان چه نور است خیر
 مقول است در انار کردگار
 دانش چه بر حقشین نامشان
 حکمت بر ترن را در کج
 دانش یا رسول بکین ادرین
 ملائکین فرقه انیس
 یک هم لوحن ابیا مرسل
 زبده هر تعلق خدا مرسل
 کجاست در هنده اهر طوفان
 مقهور کننده فوج طغیان

رسول سلام کرد علیک در جواب
دانش محمد رسول الله بن
بستان از ز نام محمد
وستان یون احمد
الحمد لله رب العالمین
ناخیزش درین روزید از نعم
رفی و دوع نه باغ عزیزان
راهی روت جز خیرت
دانش ششمی نشین زین جوران
دانش نترزد میران اعمال

کف میرانش هفت عرصی دنیا
مشغول به شغل میرانش
بر سر جریل یه سال جشن
نامش یگانه مقرب این
مقرب چه نزد او کرد کار
رسول سلام کرد علیک دانش
دانش یا رسول یگانه
دانش یا حضرت مصطفی صل
بامر نزدانش دانش داوود
سمات سما کرد بهما مهم

یک سرخون کند در چهار
 هر دو بگردانست که
 یک کمرنگ یک آن
 سیم چون سحر جان چون
 با او چون ویرد یاد ایجا
 دلش بگرفتند هفت
 در شاه سون سسکی سها
 مشرق تا مغرب تمام چون پیش
 نفع کردن نه دم با بیان
 قامت خم کرد در راه
 رسول و آجریل کام شستن
 کد این ملک نور شستن
 دلش اسرافیل صبح
 دمنده ارواح مفسور
 نفع بیان نه لب کفر مان
 حافظ به مشور روح آن بو
 چه که در ترن پایه مقدارش
 محرم من هزار بروردش
 هزار و قدرت بر این بیشتر
 یک قدم هیچ با نوب بیشتر
 رسول

رسول سلام عليك اجاب
 رو کرده حیرت بخش کرد خطاب
 دانش حیرت پیش نامش
 بی چینی قدرت از پیش
 دانش با رسول برورد کارن
 حسب خاصه از ناسان
 حاتم المرسل رسیده با شمش
 فرزانه بگردانست فرقه کدر
 دارنده فرقان کلار
 ساقی بهشتی حیرت کوز
 شرف الذنب عاصان راه
 امام الامم صلی علیه و آله
 نو باوه لبستان موده عدله
 نامش محمد تیم رسول الله
 سر سراز معراج بکان کردن
 با امر القادوس از نده نوح
 مقصود دل این سر با پیش
 نام راز بود بر فرشتان
 آخیر ای دانش ارت است
 چه خوف دیدار او است

صدقه چشمش زهر با کرد
 به اخلاص زلفش چنان کش کرد
 رسولش در پیشش زین دعا
 قدم با زین بر دوازده کرد
 دلتش با حیرت پیش چنان
 کامله معراج اوج سمانی
 اسرارین پیش او با رسول الله
 هیچ ریش زمین نه کرد الله
 نزاره حرات در مقام شتر
 یک قدم بیکو بدر کرد
 چیزی من بعرش برین بر
 واقف اسرار پادشاه بود
 چیزی بجز خبر خبر است افضل
 پایانه سرج بالا به تحویل
 داخل به اوج کاخ عظیم
 گوگنه در کای خسته کرم
 دلش در باغ عظیم آتش بد چون
 سجد بر سر زینت خاوش
 بنده نامم دار سپه و اسب
 مدد از در زینت کفر
 هر

ابر با حضرت نه کام چندی
 دینه نبروانه زین شمع
 دلتش به فرقه روحانیان
 زمره برده دار عرض نروان
 قدرت نزاران نه حکم
 کویا بان سر از دانا عظیم
 وه جده آه خلق از بی سعاد
 خیزتن بر وضع بنا حکمت
 چون از زین رسول حیران
 باز هم راه بر بدر کار جار
 مایه پایانه عرش برین نه بود
 روح اسما ناموش به بار یک
 یا و اب برده خبر نار کاه
 کار خانه عظیم گوگنه الله
 دلش چه برده به یک
 رسولش در مداره کفقت
 اسرارش بر راه پیش کفقت
 هیچ به اسرار واقف کفقت
 رسول دینش کفقت فرشته کرم
 حرم به اسرار کار خانه عظیم
 دلتش کفقت به بود زین مال
 سهر به پایانه عرش آبی مال

آورید و خاطر به پناه کاشی است در این رتبه کجاست
 و او نامش سنا نزد سندی گوای در دام اف سندی
 تارک کردن بر سنا تکی بر انا صد الهامی
 واقف به سیر کارخانه کار سرب لم به چه دانسته
 بنید فیادی نه برده سوار نوا سنی در تدر کوه کار
 بریه بزرگی لقا کرد کار یا و به برده دانسته
 لبش پر بره و ان یار لاله کام عمل خاص بنده در
 رسول و اجوات سار لیل هم دست مر از حق کام عمل
 ذات اول بخند نه ضووت کار جز آب سردی نه سوار
 به صفت اخلاص کرده حق به غیره ایندیش مطلق

دوم

دوم وقت فرض بکامه نماز حتی تصریح به چهل بند
 برود که به حجت حسنی عت مطیع بود اتمر صد عت
 به ارکان ام فضل نواهی نه سحر کردن نه تباهی
 به روزه رکات سحر بزرگ بشرط آداب امر کرد کار
 تا من توه عمال کوشی بود چه محشر بعد بر نشی بود
 رسول و ایا حق این سارم قبول لوجه خاطر کدازم
 نه به امتم جو بدست سار نه بکامه کارش نه سوار
 تا بنوعی سنده محفل چه کرد در پیش نه مفضل
 دانش یار رسول دو دارن خالص المخلص سنده دارن
 آنرا ضمن کرده صبت الوار بجا وقت نماز با دران

جسمی ششماه بگیران صام بادوان از امر حین خانجام
 به فطره ذکات کوران فقیر بادوان بچایش بنان دلگیر
 ناجر خوش آرزو بان حصار بنان چه فرقه طایفه کفار
 چون از در بول سر کافور هیچ ندانوا بر چه نترسم داور
 لبش آنا خطا چش مهربان کدام نوزارن هر شرط آداب
 دانش با دوان است عیبه عالم به سراغ خانه کلاب
 اتمم ضعیف گشت امتش چه خاص خرافت عیان
 نند از اطراف امر زردانی قوت موجش ندرکن انما
 مترسول چه رسد ایام بان کفر چه عیان مردود در کاف
 دانش با بول بخش مزارتو بیای که اخلاص صفت جفا تو

نسخه

بجاه نمازم اول که بر طریح نماند کارشان بروج
 ششماه روزم کینه بچو ک نمانن کابل حکامه فحل
 چه شرم امیزد که ماه کرد ز بان کردن کیم کرد به امر زردان
 دانش ناین چه بان تو چه لطف لطف نه بان تو
 اینها بر سر کرد بان بیده تمام نه در کات فرشت بند
 کس با عجز معجز نمانی کس نشو و عمل کنی
~~بند و ترس~~ ~~بند و ترس~~ ~~بند و ترس~~ ~~بند و ترس~~ ~~بند و ترس~~
 اکرام بر تبه خلافت کری بکانه آفاق و لکه زردی
 فتح هم به حیات ندر زلفون باعث به بدفع رجال بان
 ابراهیم هدایت جسدان تا با زردی بین بختان

سبب اولی در شوق و شوقین
 اما پیش تمام نه خلفه
 الشرح تمام مرثع تا باکی
 کشت آوردیم حکم فرمان
 موسی با عجز و عجز
 به شوقه شعاع و در خفته
 منته به تمام معجزی
 منبوح تمام کرد کفر کافری
 عیبی روح الله در کفایت
 بسیارم کرد اجل پایه حیات
 بود کسرت زور ملک تمام
 تمام داد با و عبادت
 جستن ما و این چه است
 رتبه من و لطف بی پایانو
 فواش با رسول کشته یک برتر
 رتبه پایه تو م کردن سبزه
 اول چه مخلوق ارض سماوات
 این نام ملک موجود
 عظام کرد بخت را به عفت
 بی پایه مقصود هم بخت

صردی

چه روی رخبر تمام ایضا
 فخریه سز و سز و تمام اولیا
 هر کس بر پیش منا لوزار
 تا به سز و سز و سز و سز
 توش فتح به حرم سنده معاشی
 یکا یک چه نار مدنی
 هیچ چه شراف موجود است
 چه لطفه الوار سخته است
 افلاک ناز مابین تمام موجودات
 او در دم هر چه عرصه حکمت
 سو گندم بذات بسیار
 بی خاطر ما و در بی باکی
 من است تو سو گندم درون
 بی رتبه داخل قرآن کردن
 هیچ با اصل کشته سحر
 سز و سز و سز و سز
 به حکم اعجاز آیات قرآن
 درین قوم کون مانع با
 هر سز و سز و سز و سز
 حلقم چه اسلام کردن امید

سنة ثمان مائة واربعمائة واربعمائة واربعمائة

تو چه گفت بر سر افروان پایه تین
 مشرق تا مغرب ز بسایه تین
 تا آخر زمان دین تو بجان
 زورش است چنان حکم تو در آن
 فرقه بهودش نصرانی
 که در صبا کلام پاک تو را
 چون کس کرد از نصیب دین
 کلیمه قرآن آید بخت
 چه سوگند تو گفت کردم گواه
 تمام بی مرود و تلغون لگواه
 تو چه صلا غریز بر بند نه
 بر نه بغیرت از سینه نه
 پایه کرامت افشای جود
 حرد مقصود از مقام محمود
 بی تو مهیا تو صفت جانت
 نعیم نعمت پایه در جانت
 از بر سر نه سنا تو بخت
 اور نه مقام معلوم تو بخت
 بچه بود پایه امتان تو
 آگاهم کردن رضوان تو سخا

چه چه مر از نه رنه مفت
 چه کشت بر سر نه کرامت
 چه حق فرمان کین فرشته
 چه سر قدرت بود سرشته
 به بود به بر رسول خلیل
 تا با ما در مقام بابیه افضل
 تا اول بسیار در روح الامین
 بر دوش لب پیوست برین
 چه رشته با مزدانای لایزال
 رسول پر زنده بود در سجده حال
 دات به بر نفس امر زردانی
 اید بین فرمان حرز با
 بیادنی رسول مایه حیرت
 پیش نما بود جود سلسل
 سر حقیقه که شرف تو در حیات
 الود نعمت خود صورت
 یاد ما جبریل اسرافیل احمد
 فرمان انقاد کار صمد
 صدای گشت در نه نفع صور
 به کن وی با جنت محو

در یادداشت چشمتان چشمتان نازل در کارگردان
دانش چه برودان عالم الامار فرمان صادره احمد مختار
پودت لغت جات النعمیم چه پایه مقام دایره عظیم
تا دین و دین صغ کر دکار بنای بی نظیر طبع زنگار
قصر قصور انوار العین لغت جات انوار خورشید
در بیان ذکر الوان حضرت افضل نه پایه
دانش پارسیه سوره افلاک محصوره نظیر پایه با
حسب تعمیرات تالی کوسر سنگ سوره قیامت کائنات
نقضی بنیاد بر کتب عود قصور افکار الطرف
بر تصور سوت چو بخت بیاید بر سوره فاش نام حق کین
که مادی

که مادی فلان از فلان سوره ای که در کارگردان
کشت مقدس لغت بر ما مطلق روانی که سوره استبرق
چه چند چار با سر مرفوع صد هزار اکواب که مضمون
مژده لایضیح الجحین بنامه اعمال فرقه مودت
کرد رقم کر یا نه فانی تصور هر یک نامش میفادون
حرفی کن اولوایان حضرت بخشش منی اصل به
دو سوره ابجا فرض قمر سبز کلماتی شمیم قد نکر
هر یک این نظایر لغت جات منی مرالو کین مژده در پایه
چند سوره لغت باک الوان طعمه کونا کون بخت سوره
سرخ حنی قصور سرکان نوز بیده دلیر با چون سینه شکر

اشمار زوروش شجره طوبی آویزان ہیں پاکیزہ زینا
 اکوڑ زمان زیب کارنگ خوش لذت خوش طعم کورین
 خوش شربت بر بند حب کستر بے نادر لب سیر عذاب
 چه رنگی انوار علامه آفرین آفتاب کورده وری
 سبیل با قصر ز کار جاری کلماتی محبت الاله
 بے ذوق مذاق ذایقه اشام جاشین حریف بیکارام
 چه عطر عسیر زوضه رضوانی عسیر سزبان جلد کورانی
 بے اشتیاق زینج امراض مبراجوز حواری نام
 صدایانگه کرگشتین زمره شوقی زین برده وری
 رسول حیرت بر وضع انه کویا کجید تبارک الله
 والی

دلش خیریل این مقصود بریم و ما قار فرقا محمود
 تا و بنو و جم رتبه بایم چشم عطا کردن انار دریم
 جبرکوش کرت مقام قصر قصور ابدا کریم
 کشت پیش نماز لیش معلوم چه رتبه مقام دلش محمود
 تا یاد او با قصر قصور چه صد هزار طرح با معبود
 چه اوش اعلیٰ چه بلبله کتر چه بروج باره میسجابر
 جاشیمه امهاریه با عظم بنای اسم الرحمن الرحیم
 یکشونه کت قصر محمودی صح مصفا پاک معبودی
 رایتہ بیج شح طوبی الاله حکم بنی با قصر طریح کار
 هر قصر بود مفوس و فرین منال وضع کار خانه بنار منزل

خالی به جلل بر صعب ^ع فزانش این است ^ع
هر یک نصف درینه لولور کردن عنین بدن ^ع
مرداری پیش در عظامی سفته در لب یا قوت ^ع
چون دین بر لب سجده است بهمان و کردن ^ع
به نون لغز نام بدن سر کرد در دایع اخبار ^ع
سرردن نذل نزار ^ع ناعده موعود دانا کرد کار
ان دی نصف می جبه بهایه دورش چون برداشته ^ع
دینه طویلی خاک قدش به نون او از هر طرفش ^ع
بکشت یک یک بگوشه اصب ^ع به نکر در روشن دیده ^ع
بر ضرر نماند با سیر تمام به با قوت اصل نظیر ^ع
ساقه اسد و صفت کارش قابل عجز خوانند ^ع

به حد

به حد جان با کلمه نازق کار کار خانه ^ع
اسرودن در بوم نند ^ع دانه یا قوت بند ^ع
به کت میا آماده قدرت ^ع سر خیمه ^ع
حاضر مقدار تقاضا ^ع بت با کولات ^ع
رسول پیش هر کار ^ع ننه غمخیز ^ع
صاف سخن ^ع شادوار ^ع شینه شرف ^ع
دانش ^ع نین ^ع نال ^ع نوز ^ع چه خیمه ^ع
محو دلیل ^ع آبات ^ع باهر ^ع در تر ^ع
نویز ^ع دانسته ^ع مینا ^ع چه سوره ^ع
بت عطا ^ع کردن ^ع نوزاد ^ع شتر ^ع مینا ^ع

تمام اینها اولیای ابرار فرقیه امتداد صدیقان زار
 کین محبت جانکای تو نامه فیض خود بده عطا کن تو
 بنوشان عرقه گوشه خورشید شربت جان کام نزار طلوع
 جبریل شکر تاج مقصود پایه چشمه با کبره محمود
 دلین حوضی پر شیرین چون صافتره مرات مصفا
 چه فخرش بدان مردار غلطان مرید طایف درید
 کوارنده طوبی و لذت چون شامی حیات چون
 جوعه افطارش مقصود عاصی آن مش مدعی حاضی
 چه شخص ظاهر صفای زندگی به دوام عمر نیا زندگی
 چه خوش بید از بخت مقصد هر چه مذاق چاشنی

جان

صافی و اولیای اولی
 جانان افترق اینها سرش شرب نغمه
 بی غیب خلقت صافی آراسته قدرت صغ نغمه
 رسول چه نورش شکر نزار دودست دعا و دعا
 دانش باینی من سر نام به پس شکر عاقبت ایام
 درنده رسته من کشت نزار کفره کشت کشت اولیای
 هیچ کس من نمان رسیده چه جان نوبه مهره مند
 امیر زمان بختی تقصیر طلقی نوبه نوله عمیر
 نازل به بخت بروج الامین روح جان فریاد آواره جزین
 بجان بپوش فرکه برق بار چه سخن غدا بپوش
 تادیب چون سخن سحرانم هر کانه نورش دم طبع

جبرئیل رسول مرد نام و نوم
 شاره بر نشک با همیم
 تا یاد او به خرقه بپوشد
 دلش عالم کوبن بشک بر فرا
 مالک کنیه آن بیا به سفر
 زشت بدتر کتب سحر
 نیکنان انصاری می بود
 درین دور و بیخ حشر بود
 مرد بر نشک بر دانش
 مسور و افلاک بر دانش
 دندان به قدر نشک سمون
 در همان سنگ تا چون چو
 چه در پیش تا بر با صد
 سر به پایه تخت عرش الاسرا
 بر کینه بودم زنده برام
 سادار جان نوزادیم
 در آن تا مالک فرماید بر
 گشت در کتی قادی و بر سحر
 چون در عذاب مرده نکند
 سرکن درین قفس بود
 حزن

چون شاره نامیده محم
 چون منزه انوب عذاب عظیم
 تا رسول و پیور که همیم
 تا بر نشک تا نامیده عظیم
 مفرح تا سقر لظی تا سحر
 حجیم مان فریس المصیر
 تا نظر سکون سمر نام
 واقف بود به دران لایم
 بران بود آن مدولوش بر
 حت به الطاف مفرح
 مالک شکر ادوا سقر
 دریک مغزوبات یک جمله بر
 سید آورده من در نشک عذاب
 بر شکل بدیت سحر
 آتش مریزایا یک دم
 روی همان بر زهر حن
 موهل بر حرد عذاب می
 نکین نندار حشران خلاصی
 چه در که هم چند کوی ار
 هر کوی حن فاسح
 حزن

چه در که چشم چند کور کنین
 هر کوی عین فسخ سیه کلین
 هر کوی هفت هزار داد
 بر شو و خردش تیره سرادی
 هر دای بید هفت هزار
 پر شکسته برف بر پلای
 هر کوی بید هفت هزار
 مرته طلعات دیر در عصر
 هر قهر بید هفت هزار
 کشنده خاتمه زنده سران
 هر بار هزار تا عقب
 هر غرق شدت کسب
 هر قطره چند هر شش عالم
 بر زودیا مرز و هم
 هر یک بقدر یک شرف
 بیدار گشتن نور قیامت
 نه به مشرکان کن راه
 زمره منافق مردود گاه
 پیش کردن طیاران
 لغزش کردن بر زنده صف
 تالی

تا کی بویط هر زمره محشر
 عاصی داخل بونه بایه
 نشتن گمان نه کار زجر
 عاصی نوبت یکدم عاصی
 چند انهار بیدار هم نظران
 به شرب آب طایفه کفران
 به قول بابت هم عیاق
 به زمره مرز و خرابی
 آماده گریه ازل تا ابد
 ایدن غوار کفرمان
 اگر قطره بویش بوندینا
 ارواح نه قاکه در هوا
 نه قدر و ذوق شجره رقوم
 شایع نمیشد خون در شوم
 بیج سزای محکم نه قدرش
 عظیم مسکوکه زشته تا خوش
 روشندن هم حرف آبا کرم
 آن از رقوم طعم انیم
 اما کرد آتش معده کفار
 سیرکن ان امر درنده تمار

ار یکدم طمعش سر سکوته کام
 روده حرکت دل مرز و کام
 جاری نه درون جند زهر زرد آب
 دور به پایا پر قطره خواب
 کیونه جم طایفه حط
 مکتوبه زهر تعذیب حرا
 رسول سرام به بر حیرت
 به کام اهنارک جوش
 ایش زرد و سنج مش نور شر
 لوی کندش تا در حزر
 و آتش مایه رسول آب مردار
 روحش خواجه اندوم زنگار
 لوله طم کاران بخواران تمام
 ایدن مجزشان درون مقام
 تا بد بدایع کفر شارندی
 تن سفته سوزان کشت بری
 از قطره جو آب دنیا فانی
 داخل بود بر آرزوی عانی
 تمام موجودات عرصه انحراف
 سر سرجه بگشت موبلک

تا کام چه درون شمع آرزو تمام
 ظاهر بودم قوم عذاب مشتم
 موج مد و غول مکتوبه صدا
 عرصت صبا غرض تحت انشرا
 چه در طم حوش عالمی منزل
 کیونه ندام دایره منزل
 در یک سیمک موج آتش
 لغو دانه نش ما جان علقین
 اگر مقدار سوراخ سوزن
 کیونه دبا زدن تا زدن
 موی پایش عرصه شش حساس
 چه درون آفت مبر بطلت
 نا کارا کن گفت ندکارا
 دیش شورا در برق حقیقین
 چند در که عظیم شوری
 آماده گریان به اعداب
 بر شمشک مش لوبه قوم کوش
 علم نور بزودن زبانه آفت
 دستش نه عالم ز فرقه حوش
 چه برق آتش تات مد حوش

ناکه عاصیان با ملک یا خاں به سوز خیره در کار نیران
 دو قانی میدان رزم پوشیده در سوره حجاب پدید کشیده
 و آتش با ملک به کام آوردن پوشیده به نهان است به حجاب
 و آتش با رسول دور که عداست قدرین تا لوم حجاب
 بغیر چه بران کس نماند به آتش پیش و آتش سرور به
 رسول چه بهت لرزاند آتش سر سزم به چه بهم با پیر آتش
 ملک و آتش پیش ما به خط امرن چه در کار سینه و آتش
 شتر زده بر شکر را که چشم به خورانی به اولاد آیم
 و آتش با ملک است راه به خیم ظاهر بود تمام از شکل و نم
 بران و احوال امتان دیم با سر از روز بوانه بریم
 حون

چون بسوعدا کارم بوجان به حق حشش بود خوار خاں
 و آتش با رسول به تلو لونی که صوم قوم تو آید جدید
 نذر که حجم بن بر سر به قدر اقصیه بکشو آزار
 جو به کت مسان داخل است تا اید چه شود به باز لغت
 رسول عن از نین در حق سناه کت حق آید به
 ملک و آتش کت به کجیم پیش عما نیک در ای عظیم
 و آتش مقدار با صد ساله قدرش عن در میر طند
 چه ناله صحر حشش خیر انصیر ملر زوجه با دوق زهیر
 به ساره سر و آتش شتر زده در فتح کردن چه سراز به خشیخ
 از یکدم آرم نید او مقیم حدل سوز ز جاده کوره عجم

لرزه انداختن صدمه سرما که مویکم آلوده کرنا
 وادی بیت که پر حشره موداجون الماس سینه نیز
 ارز هر شیش سر سگونه با مغز نه کانه سر بر صدا
 چه بود عفت و مایع نرور در دولت است جگر سرد
 رسولات مالک کیم مغان کام وادی خطر برایش زانی
 دانشم وادی پر زوین بجز جرجی گشتش مین
 مکذوب کنده رسول نه بو شریک آرنده ذات که بو
 مقام تاوار ناقص دستان تا اند جا که سخن جانش
 چو که گذر کرد در آن گفت بجا ناکاه دی هم عجب صحرائ
 پیدا صد هزار مارا ارقم پایه کوه قاف پیشانم
 هر یک

هر یک در آتش سجد که را دمان بر سر بر سر کس
 چند هزار عفت و جلی تمام بود صحرای زمین
 پیدا چند هزار آتش بپوششک مثنوی صبر
 دلش قوی تر بود کس کس کس کس کس کس کس
 بیان نه تا بوقت کس کس موارا عقرت مارا ارقم
 اوچ نه تا بوقت حامد آبرود قشش مکان خانه تبر
 رسول در مالک کیم مغان کام وادی خطر برایش زانی
 دانشم وادی پر زوین بجز جرجی گشتش مین
 مکذوب کنده رسول نه بو شریک آرنده ذات که بو
 مقام تاوار ناقص دستان تا اند جا که سخن جانش
 چو که گذر کرد در آن گفت بجا ناکاه دی هم عجب صحرائ
 پیدا صد هزار مارا ارقم پایه کوه قاف پیشانم
 هر یک

در که هم سیرت سحر / گدازت عجم با دین خط
نایره بر شکر مار سزاوار / بهت در که عذرت نور جان کردار
تمام دی به هم صفت به کار / دانای به سردانا کرد کار
والش با جبریل به هم عذاب / چه هم نورش سزای عذاب
بهرم بیایه مقام غرت / بقوت ما و با سزاوار قدرت
و تش کرت به دانش با نول / جم بنیه نه هم تا نول
دو برده ز کس سر سجاد هم / جبریل پروردگار و لعل هم
تا دیده باز کرده حکم قدرت / مکن دست به هم تقویت
دلیس نیش نه بیایه درگاه الله / کوشش داوودی با نول الله
اداره صدای می سجانی / اودی او صدای می سجانی

نزل

نارنگ بگوش ختم الزمین / لیک ما جواب نول الدین
والش با نول است با جبار / نوق روز نقیم عور
بیایه ز زکار مقام محمود / رتبه اقتدار و امیره مسعود
قطره روح انزای جبریل کوشی / ناف در آن نیک مرقی
دانش ما بر بی تمام دیم هم / معانی ملک اعظم
حور و مقصود است حکم سرف / دیبای سندی سرور
خود ما کردیم کشت روی سقر / سزایه نول با دین خط
غیر چه تو بنان صاحب صفات / قیوم قیام قادر مدانی
جای عین بهت بر جور / نادری لطیف نه عود مکان
مقام بر نول زار که عجم / به سختی شدت عذاب عجم

نه سندی قدرت میزور در کار به مایه عذاب بنده
 حق ذات یار اول در آیه بی هفت کوه افلاک ما بگری
 نزول کرد زو افلاکیم خاکی بنا عظیم لوح افلاک
 مزده بن رت لطفیم مات لوانه پیشان چه میده
 قصر مقصود را روضه ضوفا افزوده هفت ماگ اولی
 جمله استرق بوده رنگارنگ طرح رنگار جوی توغ نشاند
 چه در که عذاب نور چشم بواج هر دو بیت من هم
 اگر که خیر کبریا نور دور دنیا فعل عا صا اکر
 مادر با بجا امر الهی ترک میان تمام فعل الهی
 کربان دخت با حیت بهره کبریا چه ناز نعت
 اردن

ارمان داخل با عا کشته جزا ن در که بعین فقر
 تودیت یار اول در هم صورت سزایش سایش در ام شکوه
 با حمت جوین احلاق خالص فعل به که کتغاف
 مبه نزول نقش کبر مزده لعالم نور کبر
 چه در عا کرم بیت جوهر از چه آه سر دل شک موگه از
 فاتح بر بعدل خرد حقیقت زینت ده بنور کین نعت
 بنار نجانده ماورده صبح به قتل کفار بیت بود روح
 روح ده آیین کین سداقی مشهور بفلک نیکبختی
 من نزول برهان فرغانه چه سخن اقرب من جلال اوبه
 نزدیکتر نیوم چه رشته کردن ذات من واقف سه کسر دل

دانش با حضرت موسی اعظمی
 کلمه کیم تیغ در کالی سزدان
 نبی پیدایش رسول بسلام
 دلش بر دغا ز لصد احتلام
 موسی است حیرت کلام
 محرم به سر از برف سخنان
 دانش محمد دارنده ذوق
 تیغ گنده تمام ایمان
 ختم سرور اینها بر سر
 خاصه خلافت استهای اول
 موسی از ذوق نام محمد
 چون کل خند از ذوق مکر
 خیرا با عوارز لیک ادب
 دانش گزینند آن کاتب
 جانش دانه است صد
 دل نواز کس کرد در افشار
 دانش مر جانشین بدیم
 چه ذکرت آرامت ایام
 جو که پیش بر سر از درگاه
 مرتبه معراج با یکمه اله

ماز

ماز در زوزه امر لادای
 جسی بی صادر کرم کالی
 تمام نیست و از مرز برده
 افانه اسرار زینت بر
 فرقیه از کالیست بیخ نماز
 سینه به جیام ایام درار
 دانش با سر کل کل کات
 که سر کرد و عده دیدار
 امنت ضعیف است آفتاب
 ناتوان چه فعل کس کالی
 نذر از کالی است اعجاز
 لبنا شرم عرصه قیام
 لودی می خیزد ز کالی کرم
 به صد جمال نه با عظیم
 برده تحقیق روزه نماز
 رخسار لوزی نوق همه نماز
 زینول باز بجا آید درگاه
 زو که قوه مالان زمان کرم
 سر کانه بای امیره عظیم
 کوش ایام کشته کرم

چه منم برود آنگونه که در با
 و آنگاه نزول به الهام
 و آنگاه نزول کتب بودم
 نه در خاطر کنت تحقیق کردم
 هر روز پنج نماز فرض کردم
 تا جو راه آزار یادیت
 سیکتال یکماه بکیران
 به شتر طراوت اربکان اسلام
 تمام امر و نهی باور آوج
 تا بنیان مقدر بر سر خط
 در آیه آیتان خاطر آرا
 چه بر دل محشر زود دل آزار
 با در آن بجای از کس سعاد
 سر بر آینه اوج شرح سعادت
 رسول با خدا جانم بکاتم
 زود مالایه پای عرش معظم
 خاطر کرده شود زود آرزو
 سر افلاک کشتی بودی که طی
 منکن دست بر زان علم بر
 نزول کرده آوج دایره صفا

حوکه

حوکه آنگاه که مدینه میمون
 طلی کرد خطه خالی نام چون
 نماید آیه قربت دار مبارک
 تا خشن معراج مبارک
 بیان کرد تمام به اجتهاد
 تا آمد قدرت بقا را بهانه
 همه بر سر تقوی بر دیده
 تمام مدعا طلب رسید
 بهفت طبقه خالی بودی بزرگ
 سر دوش به پایه حرج لاورد
 به سهیم قدرت آون شکل
 رست طلی بود با صد هزار
 سحر چون علم بکاف
 درخت ن به جان تمام تیر
 خزان با خیز بایه بهر در
 زود کرده به پایه حراب سیر
 طلق کرده پیش فرقه جاو
 زمره اصحاب با صدیق الکفار
 نشان کرد اطمینان عروج
 کنکه افلاک دایره بر ج

کتاب ملامت

ز غمزه بگيرد کيسر ز زيبت دست نه ز کنی محراب سحر
 دولت اخلاص رونق اسلام داعيه انکار کم نه نه امام
 نظام کورت با به دين احمد ز تيدید اسلام طين سیدی
 با به امتش گفت ز درو قلم دینا کورت نام را که شقیم
 با حق با به معنی سهر به سهر اخلاص دین محمد
 به با سلسله تامل کشت راه به صد اخلاص صادر کاه
 به با سوباه سورت زنده دارا به با کی با کی تشیح کدران
 به به یک لیک غمزه جان به آه ناله ترقی تاجان
 به به نیک نیک سحر خیزان به به طاعت صمد بن فضلان
 به به زینت مناجات کویان به به کوره در در حقیقت جهان
 به به روز آفاز به نسیل به به جوش مانده به

با به دیده خدا اندکین به به قره کفر به قره در در
 به با طاق صوفیان به با صدق اعمال حرکت به خلافت
 به به طلمت بن مخلصانه به به شوق خشن صبح لودنه
 به به مردم بخیر از لوله محشر سزاده نیران ز نایه شسر
 به به ساله داوود صلابر اللایان جوش سوده مغر کرمی خیا
 به به با حق خود را در مادی سزای قاضی کاجا کمال کرمی
 به به مدینه خسته که کاریمان غم و آوار به در در نام کاریمان
 به به سزای عدا نهمی سوال سزای حقیقت کرم سوال
 به به فضل جان کرده کاروب به با لطف بخش کرم سوال
 به به ندر جز انان ایتمه که کار به با تمام جماعت غم سوال
 به به غیره نه شتر نین فرماوکن نه نه کرم سوال به به یک کرم سوال



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۱۳۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب *صندوقچه احمدی لاکروری*

مؤلف

مترجم

شماره قفسه

۲۰۸۱

به نواز شمسزاد ادرکی گشت
خلاص الله از...

[Faded handwritten text in Persian script, likely bleed-through from the reverse side of the page]

۶
۲۰۸۱

۱۷۶۸۱

خطی	کتابخانه مجلس شورای اسلامی
-----	----------------------------------

۲